



دستکش‌های دوقلو

• سودابه فرضی دور • تصویرگر: مینم موسوی

هر دواز مدرسه بیرون آمدند. دست راست آواتوی یک لنگه دستکش بود و دست چپش را کرده بود توى جیب کلپشنش. دست چپ آیدا هم یک دستکش داشت و دست راستش را کرده بود توى جیب کلپشنش. در ملشین را آوا با دست راستش که دستکش داشت بلاز کرد؛ دفترهای دیکته را آیدا با دست چپش که دستکش داشت به ببلان شان داد، جلوی خانه آوا با دست راستش زنگ زد و آیدا با دست چپش در راهی داد تا بلاز شود. توی خانه از چیزی که دیدند نزدیک بود از خوشحالی بال دریاورند. یک گفت دستکش صورتی با گلدوزی‌های سبز و سرخ روی شوفلار خانه داشت خشک می‌شد. آیدا فهمید اصلاً آن روز دستکش‌هایش را با خودش به مدرسه نبرده است. آوا دست چپش را از جیبش بیرون آورد، آیدا دست راستش را بعد با خوشحالی کف دست‌هایشان را به هم کوپیدند.

آوا و آیدا دو تا خواهر دوقلو بودند. هفت‌هی پیش ملمان برای آن‌ها دو چفت دستکش خریده بود. دو چفت دستکش صورتی یک‌شکل با گلدوزی‌های سبز و سرخ روی آن‌ها. وقتی ملمان دستکش‌های را به آوا و آیدا داد، سفارش کرد که «مواظب بشید دستکش‌هایتان را گم نکنید!»

آن روز ظهر وقتی که مدرسه تعطیل شد، بیرون برف می‌بارید. آوا دستکش‌هایش را از جیب کیفش بیرون آورد؛ اما آیدا هرچه گشت، مل خودش را پیدا نکرد. آوا گفت، «زود بباش! ببلان مدرسه منتظر است.» آیدا باز همه‌ی جیبهای کیفش را گشت. خبری نبود که نبود. با نلاحظی گفت، «باید یک راهی پیدا کنم تا کم کم به ملمان و ببابا بگویم دستکشم را گم کرده‌ام تا خیلی نلاحظ نشوند.» آوا گفت، «من فکری دارم.»

